

آتش و خاکستر

شهریار بیگی

شناسنامه کتاب

بیگی / شهریار

آتش و خاکستر

تهران نشر نیک آیین

یک هزار و سیصد و هفتاد و هشت

یک صد و هفتاد و شش صفحه

شعر پارسی سده چهاردهم

نوبت چاپ اول پاییز یک هزار و سیصد و هفتاد و هشت

چاپ فرشیوه

www.beygi.net

فهرست

دفتراول صفحه هفت
دفتردوم صفحه سی و یک
دفترسوم صفحه پنجاه و پنج
دفترچهارم صفحه هفتاد و نه
دفترپنجم صفحه یک صد و سه
دفترششم صفحه یک صد و بیست و هفت
دفترهفتم صفحه یک صد و پنجاه و یک

دفتر اول

به عشق و ایثار

به مهر و دلداری

یک

یاد می گیرد
مهر می ورزد
توجه دارد

در پی آزادی است
در پی و به دنبال هست

صفحة نه

در آن فرصت کوتاه نیز مجال آن را پیدا نکرد

بماند

و بپیوندد

یا به آنچه دل نمی بندد

دل نبندد

گریزی نبود
باید که به دنیا می آمدیم
درست به مانند همگان
در هزاران هزار سال پیش

درست به مانند این لحظه
درست به مانند لحظه پیش از آن

توجه نداشت
وقعی به واقعیت هم نمی گذاشت

از ما و شما نیز دور بود
بر سرنوشت نامعلوم خویش نیز نه
هیچ صحنه نمی گذاشت

دیگر هیچ نمی گوید
از هیچ چیز نام نمی برد
در پی رسیدن به ابزاری ست
که ورای حال و ورای اکنون است

مقصودی که ورای هستی
ورای ایستایی و پویایی
ورای هر وضع و هر حالت و صورت
ورای هر اندیشه ناممکن و نامکرر است

شش

من از ابتدای آن به تو گفته بودم
که بی قراری هایمان از چه زمانی
از کجای این زمان آغاز می شوند

نه از این
نه از آن است
نه از آنی دیگر
چه بگویم
هیچ نمی دانم

صفحة چهارده

برتر یا کھتر
بالا تر یا پایینتر
نه

زبان عشق نیست
زبان قضاوت است

به یک اندازه عاشق شو
به یک اندازه مهر بورز

ویرایش هفتم
و هفتمین روز
و خیال
و واقعیت
و حقیقت آن

ارتباط او با انسان
ارتباط این و آن

نه

پنجره بسته ای که به ناگاه باز می شود

و تا آنجا که کنجکاو ی هست

و تا آنجا که هستی و امتدادی هست

خودباخته را پروا چیست

هول و هراس از آمدن
شدن

هول و هراس از ماندن یا رفتن
به چه ماند
به چه می ماند

کنایه از خاطری آسوده دارد
به نظر آسوده می آید

آیا تعارف نمی کند
آیا به واقع آن است

مهر و توجه دادار بر تو ارزانی باد
درخشش آن چهره روشن و تابناک
صورت و جلوه این دیدار باد

روز بهروزی

روز پیروزی

روز تو

همه و همه از آن تو

همه و همه از آن همگان باد

سيزده

و دير

و دور

و آنچه هست

و آنچه بر جای نمانده است

صفحة بيست و يكی

زندانبان

و ما

همه به یک حرفه

به یک کار مشغول بودیم

همه به یک صورت

به زندان افتاده بودیم

بیگاری بس است
این نکته مهم را در همه حال در نظر داشت

از واقعیت نمی گریخت
هیچ ناخشنود نبود

و رنگ عالی سبز
به آنکه می خواست
وقاری دیگر داده بود
اصالت او را محفوظ می داشت

نه

او آخرین نفری نبود
که آدم زاده شده بود
او آخرین نفری نبود
که انسان بود

هفده

مهر و محبت
و هفت قانون موفقیت

و عشق
انتظار
دلتنگی
و دلدادگی
با هم بودن
فراق
و آزمندی

صفحة بیست و پنج

آیا هیچ به یاد تو مانده است
که اینجا چه جای دنجی است
برای ما
برای همگان که از آن با اطلاع هستند

می دانم که تو نیز آب را آلوده نمی کنی
به جنگل و آسمان و زمین نیز مهر می ورزی
پیوسته هستی را تازه می کنی
پیوسته هستی را پاسدار هستی

نوزده

در این میان

نه مثل این

نه مثل آن

نه مثل من

نه مثل ما

نه مثل دیگران

صفحة بیست و هفت

درمانده از حضور مردم
بی اعتنا
تنها می گذرد

و خالی دستها
و هستی این مردمان
و سردی حضور
و سردی این قلبها

بیست و یک

و مرگ
گوئیا در این میان تنها است

باقی تنها زندگی است
باقی طپش زنده هستی است

صفحة بیست و نه

دفتر دوم

به رسم و قاعده

به چند و چون

به دلیل و برهان

مطالب آن حاوی مفاهیمی است
که راهگشای انسان است
هم برای حیوان
هم برای گیاه
هم برای سنگ

راستی آنها چه می شود
آنها در نهایت چه می شوند
سهم آنها از این حیات
از این هستی
از این دنیا
عاقبت به چه کسی محول می شود

و همسانی و هماهنگی و همراهی
آشکار و پنهان
همه را به خویش مشغول داشته بود

اندیشه

کردار

و گفتار ایشان نیز همین را می گوید
همواره همه را تازه می کند
پیوسته هستی را تازه می سازد

خاموش
بی صدا
بی آن که گام بسپارد

بی آن که بنگرد
بی آن که سامان دهد
پیوسته می رود
آیا هیچ می بیند
آیا هیچ می شنود

تعبیر نمی کند
ستاره شناسی را به کار نمی گیرد
کف بینی را نیز به کمک نمی طلبد

در خواب نموده است
در بیداری نیز رویا نمی بیند

پنج

و بی مقامی

رہائی
رستگاری

صفحة سی و هفت

شش

نمی دانم
آیا از آن برای کسی تعریف خواهند کرد
یا نه

به نور صبح بود که ایشان را آویختند
خوب است یا بد است
هیچ نمی دانند

صفحة سی و هشت

هفت

و هستی معمول
و شیوه معمول شناخت

و تجربه معلوم
و تجربه معمول محال

صفحة سی و نه

بالندگی و باروری
خلاقیت
تعالی بدون تردید

و هر کسی
در هر کجا
در هر وقت
در هر زمان

نه

و خَلَا
خالی است
اما انگار پر است
نه
گوئیا هرگز پر نمی شود

در ورای بودن است
یا در ماورای نبودن است

صفحة چهل و یک

این نیز باید قسمتی از یک قانون باشد

به جان این و آن در نمی افتد
بی آرایش و ساده
صبور و سربلند زندگی می کند

یازده

چه بخواهد
چه نخواهد
سهم خویش را
با هیچ کس قسمت نمی کند
از خویش نیز نمی گذرد

صفحة چهل و سه

بیرون از قلمروی این و آن
ارزش ایشان چیست
دور از سودآوری و زیان خواهی
سود و زیان چیست

معنی چیزها همه چگونه معنی می شود
معنی را چه کسی خواهد یافت
چه کسی عاقبت صاحب این معنی می شود

سيزده

غلت بزن
سبزه و چمن را امروز احساس کن
فردا ديگر نيستی

فردا حتی در خاک
حتی در زیر آن چمن نیز نيستی

صفحة چهل و پنج

هر یک از آنها به موقع خود
مهمترین چیزی بود که داشتند

زندگی را می گویم
یافته ها و دریافته های در آن روزها را می گویم

رفتن به فراسوی هست
نه به صورت مسلک و آیین
نه به صورت عقیده و نظر
بلکه به صورت آنچه هست
به صورت آنچه در راه است

همچون من
و تو
همچون او
و دیگران

شانزده

و گفتن همه چیز
و نگفتن هیچ چیز
و میان هست و نیست

و میان پر
و خالی

صفحة چهل و هشت

هفده

به یاد همه آنانی که نادان از جهان رفتند

و به یاد استاد فرزانه ای
که فرزاندگی او را هیچ در خویش نپذیرفتند

صفحة چهل و نه

تا مرکز آن نقطه روشن
همان قدر فاصله است که این فاصله
به عمر ما هیچ اضافه نمی کند

سریعتر از نور هم اگر برویم
دلتنگی را نیز به همراه می بریم

تصوير ماه و درختان
آسمان و ستارگان در آب افتاده است

به دقت اگر در آن بنگري
صورت خود را نيز در آن مي بيني
با صورت خود در ژرفاي آن نيز
به بي نهايت اين راز پي مي بري

بیست

وا گذاشته اند
او را به حال خویش رها کرده اند
او را تنها گذاشته اند

همچون گرد و غبار
گیج و منگ
انگار تنها عابر باقی مانده در این راه است

صفحة پنجاه و دو

بیست و یک

و آن گاه
روز بعد
و روز بعد از آن

و صورت تحول پیوسته
و حضور و هستی مدام

صفحة پنجاه و سه

دفتر سوم

به صیاد لحظه ها

به سیر و سلوک انسان

یک

فرصت یافت

اگرچه حقیقی می نمود
اما حقیقت نبود

صفحة پنجاه و هفت

بی چون و چرا
تنها به وجه و صورت روشن آن می پردازد

صورت تاریک آن را
در روشنی نمی توان دید
صورت تاریک آن را
در تاریکی نیز هرگز نمی توان روشن دید

سه

بی تفاوت نگاه نمی توان کرد

به تو

و همگان

به باور ایشان نیز باید توجه کرد

صفحة پنجاه و نه

چهار

این گونه نمی ماند

چه می شود

به یقین هیچ کس نمی داند

صفحة شصت

دایره کاشت

داشت

برداشت

حکم به مالکیت چیزها

و حلقه دستیابی

دستیاری

دستیافت

شش

چه باید کرد
اگر شیفته شود

آری
به هنگام معجزه اتفاق می افتد

صفحة شصت و دو

هفت

و فراسوی آن

در نهایت

کل جان

کل جهان

صفحة شصت و سه

هشت

همچون بی آغاز بی شکل

به هیچ نمی ماند

صفحة شصت و چهار

نه

و توجه به وجه تاریک وجود
همگان را روشنی هستی باز داشته است

بی چون و چرا
هستند

صفحه شصت و پنج

از رنج رهایی یافته است

در زیر نور آفتاب
در حضور خنک باد

یازده

و ریا
و تردید
همه چیز را بر باد داده است

وقار بی افتخار
دارایی بی شوکت

صفحة شصت و هفت

دوازده

به قوام کامل خود نزدیک است
آن را پنهان نمی کند

خود را نه با همه چیز
با هیچ
هیچ به هیچ روی مقایسه نمی کند

صفحة شصت و هشت

سيزده

نه

نصيب هيچ كسي نمي شود
مي گویند قسمتی از آن را شاید
با خود به نزد خویش ببرد

برای رهایی
یا برای اسارت

صفحة شصت و نه

گویی هیچ گاه آن را ندیده است

گویی از چیزی می گوید
که هیچ در باره اش هیچ نمی داند
هیچ در باره اش نشنیده است

پانزده

به ظاهر عمیق
و شاید پرمعنی

شاید تهی
شاید بی معنی

صفحة هفتاد و یک

شانزده

پرت می گوید
به گم شدن نیز نمی انجامد

آری
تو را از تو باز می گیرد
او را از آن باز می دارد

صفحة هفتاد و دو

هفده

آرام بماند
یا آشفته شود

آسایش را به خود ببیند
یا آسایش را از تو نیز بگیرد

صفحة هفتاد و سه

هیجده

شاید با ما می میرند
شاید زنده باقی می مانند

به اندازه وسعت بودن
بودند
به اندازه وسعت زیستن
زیستند

صفحه هفتاد و چهار

نوزده

و باز نام او
و باز نام آن نویسنده

اما بعد چه
بعد از گفتن نام این و آن چه
بعد از نوشتن تاریخ و روز و ماه
نوشتن چندین و چند هزار واژه
چندین و چند هزار نسخه از آن چه

صفحة هفتاد و پنج

بیست

برای مرگ هیچ گامی را بر نمی دارد

اگرچه او نیز عاقبت می میرد

اگرچه او نیز عاقبت از میان می رود

بیست و یک

به ظاهر هست
همچون هستی است

نه همان طور که خودش اذعان نمی داشت
نه همان طور که دیگری بر آن صحنه می گذاشت

صفحة هفتاد و هفت

دفتر چهارم

به گسترده بی پایان
به تعریف ناپذیر بسیط

با همهٔ افت و خیزهایش
با همهٔ زیر و بم‌هایش
تا رسیدن به آن زمان صبر می‌کند

دنیای نسبت و روابط
و آن
و آن آن مطلق

حس و فهم
عقل و ادراک
و آن که دریافت

و آن که درنیافت
از درک آن عاجز ماند

به سوی سایه خویش می رود
و در آن پناه می گیرد
همچون سایه خویش است
می داند که هیچ ندارد

هست

اما گویا وجود ندارد

چهار

دیر است
دیگر هیچ باقی نمانده است

هیچ که به هیچ نمی رسد

صفحة هشتم و چهار

زبان این نوشته
با زبان آن نوشته
همچون زبان این مردم
با زبان آن مردم متفاوت است

بی دلیل نیست که هیچ کس
هیچ کس را نمی فهمد
بی دلیل نیست که همه
به یک شکل درنمانده اند

شش

چنگ در خاک می زند
روی در نقاب خاک می کشد

ببین
برای دوستان دور و نزدیکش
جوانه گلی را از درون خاک به ارمغان آورده است

صفحة هشتاد و شش

به منزله خلاصه و ایجاز
یا به منزله حسن ختام بود
چرا هیچ بر زبان نمی برد
چرا هیچ نمی گفت

نه نیازمندی بود که نیازمند بود
نه در این میان به این درد گرفتار شده بود

مثل امروز گذشت

دیگر نه جایی برای گله باقی ماند
نه شکایتی بر جای گذاشت

نه

و جهان فراخ در برابر چشم ما
هستان
و نیستان

وجود
و عدم وجود
مرثیه بالقوه بودن
چیستان

صفحة هشتاد و نه

فرصتی نیافت

در غیبت خویش
غایب ماند

یازده

سر به هوا نمان
آن را به انتها برسان

از آن راه سخت بگذر
از آن حادثه تلخ نیز دلخور نباش

صفحه نود و یک

در پی آن گوهر
در پی هستی و ریشهٔ آن
هیچ توضیح و تعریفی نیافته است

صیاد لحظه ها در سپهر گردون است
دیده و بینش خود را در این گذر
برای ابدیت به یادگار گذاشته است

سيزده

دو

ر

می

فا

سو

لا

سی

و آهنگ آن

و تکرار آهنگ آن

و آنچه به گوش نمی رسید

صفحة نود و سه

چهارده

و نمادها
و لحظه به لحظه تماشا

ذهن و جسم
حس و ادراک

صفحة نود و چهار

مکانی اگر هست چرا او را در خود جای نمی دهد
زمان چطور که او را هیچ به همراه خود نمی برد

پس چرا تولد می یابد
مرگ چگونه است که انگار در این میان
ادامه این تولد یا پایان این واقعه است

شانزده

بخش یا قسمتی از آن است نه تمامی آن
انسان را می گوید

گیاه و حیوان را هم در نظر دارد

صفحة نود و شش

نمی دانم
چه واهمه ای در سر دارد که باز نمی گردد

در پی رویای دور
در پی باوری غریب
با دلی که گرو در جایی دیگر دارد
در جایی بسی دور که بسیار نزدیک می نماید

در زیر دست و پای مردمانی دست و پا می زدند
که از خویش و دیگری بیگانه بودند

دست خالی ایشان از یک سوی
و روز بی روزی ایشان از سویی دیگر

نورده

درنگ می کند
ماهیت اصلی ایشان را نمی یابد
تنها چند نکته در شرح حال ایشان به زبان می آورد

و بعد سکوت می کند
به سکوت می پیوندد

صفحة نود و نه

بیست

تا بی هیچ هراسی به آن دست یابد

بی دلیل نبود که تولد یافت

بی دلیل نیست که به آن دست یافته است

صفحة صد

بیست و یک

و معجزه بودن

و اعجاز به هم رسیدن

صفحه صد و یک

دفتر پنجم

به ایمان

به باور و اعتقاد

این سخن را گویی بیشتر نیز گفته بودند

در پی آن

زحمت فراموش کردن آن را نیز

بی شک بر دوش کشیده بودند

توان آن را یافته بود
نه

دل به هیچ نداده بود

با یک اشاره سر

یا دست

یا نگاه

همه چیز را بیان می کرد

سه

همه چیز را ول کرده بود

آری

شاید به رهایی رسیده بود

صفحة صد و هفت

چهار

و لکنت زبان او
و او

و های و هوی در کوچه ها
سکوت
و همهمه درون

صفحة صد و هشت

در باره آن
هیچ نگفته است
در قلمروی نقد و نظر هم
حتی به اختصار
هیچ به زبان خویش نبرده است

به معنی دقیق کلمه
به معنی واقعی این واژه‌ها
گوئیا دست نیافته است

شش

و هماره بودن

و آن گونه خواستن

و آن گونه توانستن

و آن گونه شدن

صفحة صد و ده

هفت

به هر كجا كه مي نگرَد
تنها آن را مي بيند

تكامَل باور
جاودانگي بارور

صفحة صد و يازده

بین

این لحظه هم تازه است

همچون آنچه پیشتر بوده است

همچون تمامی آن

به انتظار این لحظه نشسته است

نه

و شایسته
و ناشایسته
جبر
و اختیار

رنج در میان
رهایی ایشان

صفحة صد و سیزده

گفتن آن گویی بی فایده است
روزها در هر حال از پی یکدیگر می گذرند

و شهرهای پر از چراغ و خانه و خیابان
و مسجد و معبد و مغازه و میدان
فقر

گرسنگی
و سردرگمی مردمان

یازده

می‌گریزد
در گیر و دار آن لحظه باقی نمی‌ماند

آیا به مرگ نمی‌انجامد

صفحة صد و پانزده

دوازده

انسان

آدم

حيوان

گياه

سنگ

تاريخ

آداب و رسوم

فرهنگ

صفحة صد و شانزده

سيزده

و جای خالی تو
و من

و نقش خالی همه جا
هر سوی و هر طرف

صفحة صد و هفده

چهارده

پس حال و روز ما چه
روزگار ما چه خواهد شد

می گویند نخست جهان پدید آمد نه او
بعد او از جهان رخت بر بست
نه همهٔ جهان

صفحة صد و هیجده

باب اول تا باب هفتم
نامکرر است

همچون دیگر چیزها
تنها محض خاطر ما
آغاز نمی شود
پایان نمی پذیرد

عین و ذهن
همواره او را این گونه خطاب می کنند

عام و خاص
همواره او را
این گونه به راه
و بی راهه هدایت می کنند

می گویند دست خودشان نیست
و خویش را به این گونه راحت کرده اند

نقش خویش
نقش ایشان را هم
این گونه رقم زده اند

هیجده

ورق ورق این دفتر
و پاورقی های گوناگون
در جای به جای این دفتر
فراموش شده بودند

و علامت های تعجب هم
و علامت های پرسش هم

صفحة صد و بیست و دو

به این قلم
در این باب بسیار گفته اند
جانِ جانِ ایشان
و هم آوازی پرنده با گل را نیز
بارها و بارها به تصویر کشانده اند

حال شاید بهتر است سکوت کنند
حال شاید بهتر است که برای شنیدن آن
این حقیقت پنهان
به گونه ای حقیقی گوش فرا دهند

بیست

کوتاه بود

و او می بایست آن را می فهمید

تمام بود و نبود او چرا در یک حضور ناتمام
در یک ناتمامی بی هنگام روئیده است

صفحة صد و بیست و چهار

بیست و یک

و او این چنین بود
و جز آن هیچ نبود

و او این چنین است
و جز او
هیچ کس دیگری نیست

صفحة صد و بیست و پنج

دفتر نسیم

به اقتدار

به ایثار

این بار دیگر صدای تو را نمی شنود
تو را نمی بیند
دیگر نه صدایی بغض آلود
نه چهره ای پریشان
نه آسیمه سری حیران بودی

گویی به بهشت رسیده بودی
گویی از مردمان زمین
زمین و زمان فاصله گرفته بودی

سیال سرشار
خاطر و فکر و اندیشه و پندار
و همه آنچه به زندگی تعلق می یافت

و همه آنچه در خواب
در بیداری واقعیت یافت
هم در خواب
هم در بیداری حقیقت یافت

و خوشبختی

یا آن را در نزد هیچ کس به چشم ندیده بودند
یا آن را اصلاً به هیچ روی نفهمیده بودند

به حزن عادت کرده بودند

غم و اندوه را می ستودند
از آن مراسمی بی معنی ساخته بودند

و در حدود هفت سال پیش
هفتاد ساله بود
و امروز
هفتاد و هفت ساله شد
و مُرد

باور کنید
نه با این تن
نه با این جان
نه با این زمین
نه با این آسمان
با هیچ یک هیچ در توافق نبود
به توافق نرسیده بود

شش

از آغاز آدم بود
در زمین وجود داشت

این انسان بود که هنوز متولد نشده بود

صفحة صد و سی و چهار

پس او بی اعتنا نیست

پس معنی این بازی چیست
مقصود از بودن در دنیا
معنی این قایم و موشک بازی
مرگ و زندگی
بودن در این میان چیست

دست کم گفتن از آن تو را راحت می کرد

در چندین و چند هزار سال قبل هم
همچون برای دیگران
همچون برای یکدیگر

به اسباب صوری خویش وابسته نیست
آشکار و پنهان
همه را یک نواخت و همسان
به صورتی آسان بیان می کند

چگونه هست که نیست
چگونه این گونه شد
که هیچ نشد

با ادای این واژه آغاز می شود
به چه زبانی می گوید
نمی داند
چگونه خود را از آن رها کند
نمی داند

دست و پاچه است
تنها دست و پا می زند

تعریف آن آسان است
اما به درک معنی آن
قادر نیست
توانمند نمی شود

نه
به توافق نمی رسد
در نمی یابد

در اصل ایراد شده است
و مایه این مقام
در رتبه ای نامحسوس گردیده است

فرق دارد
در باب این وضع در اصل هیچ ندارد
چه بگوید
چگونه آن را به واژه دربیآورد

در همان جای بایست
و به اطراف خود به دقت نگاه کن
خود را ببین
که چگونه به سرعت از کنار تو می گذرد
تو که خود کهن تر از الفبایی

تو که اکنون خود را فراموش کرده ای
تو که پیوسته در اندوه دیروز و امروز و فردایی

پدیدار شده بودند
آنها را می دیدم

همه رویدادها
بی شک آغاز و پایانی دارند
بی شک به وقوع می پیوندند
به فراسوی خویش می رسند

و آیا زمین تا به ابد پایدار خواهد ماند

و آنچه شده است دوباره می شود
و دنباله آن همان را به یاد می آورد

خان و مان خویش را به سیر و سلوک بخشید

دیگر هیچ کس را مورد خطاب خویش قرار نداد

هیچ نداشت

نه

به هیچ نیندیشید

شاید گریخته بودند
یا شاید در جایی مخفی بودند

زبان مشترکی نداشتند
همه بی شک از همدیگر می ترسیدند
همه بی شک از همدیگر می هراسیدند

هیجده

ریز و درشت
کوچک و بزرگ
در زندان تصور خویش
همه به بند کشیده شده اند

زندانیان در کره خاک
که هیچ به هم نمی مانند

صفحة صد و چهل و شش

نوزده

به یک اشاره بسنده می کند
در باب آن بیش نمی گوید

راستی چرا بیان نمی شود
چگونه است که به هیچ واژه ای تبدیل نمی شود

صفحة صد و چهل و هفت

بیست

از نیم که بگذرد
به نیمه دیگر می رسد

و فرق پُر با خالی
فرق داشتن با نداشتن
فرق دارایی با نداری

صفحة صد و چهل و هشت

بیست و یک

معنی نمادین آن را دریافته است
تعلق خاطر
همه چیز را نیز به همگان سپرده است

نه
نه هست که به هستی خویش هست شود
نه نیست
که در نیستی نیست فراموش شود

صفحة صد و چهل و نه

دفتر هفتم

به انتهای زمان
به ماورای پنهان

عرصهٔ زمان محدود نمی کند
حیات نامحدود
عرصه را به تو تنگ نمی نماید

و قید و بندِ کوتاهی و بلندی
و تفاوت در زشتی و زیبایی

دو

و عین

و ذهن

و جزء

و کل

و راه

و رسم

و ما

و ایشان

صفحة صد و پنجاه و چهار

معجزه بود
وجود داشت
اما امکان معجزه نبود

نه
غیر منتظره نبود
منتظر آن نیز باقی نمانده بود

و پیمانۀ عمر او نیز سرریز گشت
راضی به مرگ شد
آرام و خشنود گشت

اما نه با تمامی خویش
اما نه با اقتدار خویشتن

همه چیز را نمی شناسیم
دیگر چیست
که به آن آگاه نیستیم

چرا خود را به آن راه می زنیم
چگونه است که به روی خود نمی آوریم

شش

هر چه شکل می گیرد
در گذر زمان فرسوده می شود

ویرانه ای که آن نیز می گذرد

صفحة صد و پنجاه و هشت

بی درنگ گویی موافقت می کنند
از زندگی و مرگ
از هر دو به معنی می گذرند

یقین دارند
چرا که رُخ می دهد
یقین دارند
حتی اگر دیگر اتفاق نیفتد

هشت

منفعت است یا ضرر

هستی بهتر است یا نیستی
کدام یک به منفعت است

صفحة صد و شصت

نه

گوینده و شنونده

نویسنده و خواننده

تو

و من

او

و ایشان

هم به زبان تصویر و تمثیل

هم به مانند استعاره و نماد

هم آنچه هست
به تساوی تقسیم نشده است

پرسش ما و پاسخ آن
خود دلیل این مدعی شده است

جای خالی آن به دیگری داده می شود
همچون تو
همچون او
که جای و نام خود را می یابد

از هر راهی که بگذری
در بین هست و نیست هستی
در این بین به سر میبری

یک روز دیگر را
در حاشیه راه به سر می برد
به آمد و شد ایشان
از سر ضعف و فقر دیگر توجهی نمی کند

نه

امروز دیگر بیدار نمی شود
امروز دیگر زنده نیست
دیگر نه ضعیف
نه قوی
هیچ نام نمی گیرد

خوش آمدید

در ابتدای هر شهر آن را نوشته بودند
در بدو ورود به هر شهر آن را می خواندند

نه بعد از گذر از آن تابلو
معنی و مفهوم آن تابلو را می یافتند
نه همشهریان در هر شهر
کسی را به یاد این تابلو می انداختند

عمق معانی
بسط مطالب صحیح
سبک لطیف
انشای نغز
سخنان پر مغز و پر معنی
دیگر او را به چه کاری می آید

او که از همه چیز و همگان بریده است
او که دیوانه ای ست که به جنون رسیده است

وامانده از تلاش خویش است
آرام می گیرد
اما آرام نمی شود

در پی کدام زحمت
کدام راحتی است که او نیافته است

از آن روی که هست
برای بینش و زبان خویش
و همگان و همه چیز
ارتباطی نامحسوس برقرار کرده است

وقتی که نیست کیست
وقتی که نیست چگونه نیست

پنداشته شده بود
که سکوت را
برای فهمیدن آن به کار می باید برد

اگرچه سکوت کرده بودند
اما به هیچ روی هیچ نفهمیده بودند

هیجده

طعم گس واقعیت
حقیقت دفن شده
حضور وافر
هستی بیش از حد

بازندگان
بازماندگان
همه ما
و باقی ایشان

صفحة صد و هفتاد

نورده

چرا او را لگد مال می کنند
خود گوئیا پرسشی نابجا است
چرا اتفاق می افتد

هیچ کس نمی گوید چرا این گونه است

صفحة صد و هفتاد و یک

بیست

تو را می خواست
اما در نهایت فراموش کرد که به تو بگوید

گفت اما انگار انکار کرد

نه

هیچ نگفت

هیچ گاه انکار نکرد

بیست و یک

و رمز و راز
و سلسله ای از اعجاز

تن و ذهن و روح
فکر و جسم و جان

صفحة صد و هفتاد و سه

